

مقایسه نظریه خواجه نصیرالدین طوسی با صدرالمتألهین در باب حافظ و جامع مزاج بدن، متناظر با مبنای حرکت جوهری

ایمان دین دار اصفهانی^۱ مهدی منصوری^۲

چکیده

یکی از مباحث اختلاف‌برانگیز در مباحث علم النفس فلسفی، مسأله حافظیت و جامعیت مزاج است. مزاج انسان عرضی است که پس از ترکیب عناصر متضاد به وجود می‌آید. این مزاج به جهت کیفیات مختلف و متضاد خود، محتاج به عاملی است تا بتواند این مزاج را حفظ نموده و مانع از گسستگی آن شود. به اتفاق همه حکمای اسلامی، نفس انسان پس از حدوث حافظ و جامع مزاج بدن خود است. اما مسأله طرح شده در اینجا این است که قبل از حدوث نفس که هنوز نفسی به وجود نیامده، جامع و حافظ مزاج چنین کیست؟

به این مسأله جواب‌های مختلفی داده شده است. جناب خواجه نیز به طور مفصل به این مسأله پرداخته است و در نهایت جوابی می‌دهد که بسیار نزدیک به مبنای حرکت جوهری و جواب صدرالمتألهین است. اما با بررسی‌های دقیق این دیدگاه پی خواهیم برد که هرچند جناب خواجه به مبنا و جواب صدرالمتألهین نزدیک گشته، اما نمی‌توان ادعا نمود که خواجه نیز خواسته یا ناخواسته براساس حرکت جوهری و مطابق با جواب صدرالمتألهین مسأله را حل نموده است.

واژگان کلیدی: نفس، حافظ، جامع، مزاج، حرکت جوهری، صدرالمتألهین

۱. مدرس حوزه علمیه اصفهان

۲. مدرس حوزه علمیه قم

نحوه استناد: دین دار اصفهانی، ایمان؛ منصوری، مهدی (۱۴۰۳). «مقایسه نظریه خواجه نصیرالدین طوسی با صدرالمتألهین

مقدمه

۱. واژه‌شناسی؛ عناصر اربعه

بنا بر طبیعیات قدیم، همه اشیاء مادی از چهار عنصر اصلی هوا، آتش، آب و خاک تشکیل شده‌اند. هریک از این عناصر چهارگانه دارای کیفیت ویژه‌ای است؛ آتش دارای کیفیت گرم و خشک، آب دارای کیفیت سرد و تر، خاک دارای کیفیت سرد و خشک و هوا دارای کیفیت گرم و تر است. این عناصر با کیفیات خود پایه و اساس اولیه موجودات مادی را تشکیل می‌دهند و با ترکیشان موجب ایجاد موجودات مادی می‌شوند (ابن‌سینا، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۷۳).

۱-۱. مزاج

عناصر اربعه که پایه و اساس موجودات مادی هستند، هر یک جسم بسیطی است که به‌تنهایی در این عالم موجود نمی‌شود. بلکه باید با یکدیگر ترکیب شوند و جسم مرکبی را تشکیل دهند. نحو حصول جسم مرکب به این صورت است که، عناصر اربعه با همدیگر امتزاج یافته و پس از کسر و انکساری که بین کیفیات‌های معارض آنها رخ می‌دهد، برخی کیفیات بر برخی دیگر غالب شده و سرانجام مزاجی در آن میان حاصل می‌گردد. بنابراین مزاج کیفیتی عارض بر جسم است که پس از ترکیب عناصر با یکدیگر پدید می‌آید (همان، ج ۱، ص ۷۷).

۱-۲. ترکیب اخلاط اربعه و حدوث مزاج بدن

بدن انسان نیز به‌جهت مادی بودن دارای مزاجی است. بدن انسان که حاصل ترکیب نطفه مرد با زن است، مزاجی را به‌همراه خواهد داشت. مزاج بدن حاصل ترکیب اخلاط اربعه، یعنی «دم، صفراء، بلغم و سوداء» است. با ترکیب این چهار خلط و کسر و انکساری که بین کیفیات آن اتفاق می‌افتد، برخی از این اخلاط بر برخی دیگر غالب گشته و موجب پدیدار شدن مزاج خاصی در بدن می‌شود. در نتیجه «مزاج» کیفیتی عارض‌گونه بر بدن است که پس از ترکیب اخلاط اربعه و غلبه برخی بر برخی دیگر پدید می‌آید.

۳-۱. حافظ و جامع مزاج

بنا بر نظریه مشاء، با پدید آمدن مزاج چهار عنصر اصلی همچنان باقی است. به تبع آن، مزاج حاصل از ترکیب آنها نیز باقی و عارض بر بدن است. کیفیات این عناصر مخالف و متضاد با یکدیگر است. به طور نمونه، عنصر هوا «گرم و تر» و عنصر خاک «سرد و خشک» است و یا اینکه عنصر آتش «گرم و خشک» است و در مقابل عنصر آب «سرد و تر» است. با وجود این، هر یک از عناصر اربعه، اقتضای کیفیت و حرکات طبیعی خود را دارد. به طور مثال، آتش که دارای کیفیت گرم و خشک است، میل به بالا دارد و در مقابل، آب که دارای کیفیت سرد و تر است میل به پایین دارد. در این صورت نیازمند به یک فاعلی قسری است تا مانع از اقتضای طبیعی هر یک از این عناصر گردد و آنها را در کنار هم جمع و حفظ نماید. این عامل قسری را حافظ و جامع مزاج نامند.

۴-۱. حدود نفس

بر خلاف عقیده برخی حکمای یونان (ملیکان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۱۸) و همچنین برخی متکلمین اسلامی (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۱۴۱) که معتقدند نفس انسان سال‌ها قبل از حصول بدن به وجود آمده است، مشهور حکمای اسلامی بر این باورند که نفس انسان چند ماه پس از تشکیل جنین حادث می‌شود (ابن سینا، ۱۳۸۷، ص ۳۷۵). پس از گذشت حدود چهار ماه که از رشد جنین در رحم مادر می‌گذرد، شرایط حدوث نفس برای بدن جنین فراهم گشته و حادث می‌گردد. آن‌ها معتقدند آنچه مزاج بدن را جمع و حفظ می‌نماید، همین نفس حادث است (ابن سینا، ۱۳۹۲، ص ۴۳).

۲. بیان مسأله

بدون تردید یکی از مباحث مهم در رابطه نفس با مزاج بدن، حافظ و جامع مزاج است. همان‌طور که در مقدمه بیان شد، به اتفاق نظر همه حکمای اسلامی، آنچه وظیفه حفظ مزاج بدن را به عهده دارد، نفس انسانی است. اما به عقیده حکمای اسلامی چون نفس حادث است، قبل از حدوثش نفسی نیست تا حافظ و جامع مزاج بدن در جنین باشد، وگرنه موجب تقدم شیء علی نفس خواهد شد که محال عقلی است. به همین دلیل در این باره پاسخ‌های مختلفی بیان شده است که یکی از آنها جواب خواجه نصیرالدین طوسی است که در ظاهر شبیه پاسخ صدر المتألهین و براساس مبنای حرکت جوهری است. از همین رو، پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این سؤال است که: «آیا پاسخ خواجه نصیر براساس حرکت جوهری و شبیه به همان جواب ملاصدر است یا خیر؟»

۳. ضرورت حل مسأله

یکی از نظریه‌های اختصاصی صدر المتألهین که آن را تبیین و اثبات نموده و مبنای بسیاری از

مباحث خود قرار داده است، حرکت جوهری است. او در نفس نیز از این مبنا بهره برده است و حتی به تبع این مبنا، به اتحاد عاقل و معقول نیز معتقد شده است. شکی نیست که ابن سینا و تابعین آن تا قبل از ملاصدرا از مخالفین سرسخت حرکت جوهری هستند. حال اگر ثابت شود که خواجه نصیرالدین طوسی نیز به نحوی این مبنا را پذیرفته است، می توان او را اولین فردی دانست که لاقفل در بحث نفس معتقد به حرکت جوهری شده است و دیگر صدرالمآلهین اولین معتقد به این مسأله نخواهد بود.

۳-۱. پیشینه پیدایش مسأله

پیشینه این مسأله برمی گردد به حکمای یونان، مثل ارسطو. این افراد در کنار این مسأله که نفس حقیقتی مجرد و مغایر با مزاج بدن است، آن را حادث دانسته اند. و همچنین آنها براساس مبانی طبیعیات، مزاج را کیفیتی عارض دانسته که برای حفظ و جمعش نیاز به حافظ و جامعی دارد. آنها متوجه این مسأله بودند که خود مزاج نمی تواند حافظ و جامع خود باشد. بنابراین نفس مجرد را حافظ و جامع مزاج دانسته اند. به مرور این بحث در بین حکمای اسلامی کامل تر شد و با این پرسش روبه رو شدند که نفسی که حادث است و تا مدتی قبل از بدن نیست، قبل از حدوثش چه کسی مزاج را حفظ و جمع می نماید؟ در این باره حکمای اسلامی پاسخ های مختلفی به این پرسش داده اند.

۳-۲. پیشینه پژوهش مسأله

در باب خود مزاج بدن و رابطه روح با بدن، پژوهش های زیادی انجام گرفته است. اما با توجه به رصدی که نگارنده انجام داده است، پژوهش های کمی در زمینه حافظ و جامع مزاج به رشته تحریر درآمده است. این قبیل از پژوهش ها نیز بیشتر در ذیل مسائل دیگر، از جمله «دوگانگی نفس و بدن» و «استکمال اشتدادی نفس» نگاشته شده است. با این وجود، به نظر نگارنده نزدیک ترین پژوهشی که در این زمینه در رابطه با نظریه خواجه نصیرالدین طوسی انجام گرفته است، مقاله ای با عنوان «واکاوی تحلیل خواجه طوسی از چگونگی استکمال انسان؛ اشتداد وجودی یا حرکت در اعراض؟ از چالش تا ارمغان درخشش جوهری» (ر.ک. نیارکی و فرامرز قراملکی، ۱۳۹۳، ص ۵ الی ۲۸) است.

پس از بیان مقدمه، به تحلیل و بررسی مسأله یادشده می پردازیم:

همان طور که در تبیین مسأله بیان شد، پرسشی در پیش روی حکمای اسلامی قرار گرفته است مبنی بر اینکه «قبل از حدوث نفس، حافظ و جامع مزاج کیست؟». در بین پاسخ هایی که به این پرسش داده شده است، به تطبیق و تحلیل پاسخ خواجه نصیرالدین طوسی با صدرالمآلهین خواهیم پرداخت.

۴. پاسخ خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه

جناب خواجه نصیرالدین طوسی در برخی از کتب و رسائل فلسفی خود (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۴؛ همو، ۱۴۰۵، ق، ص ۵۲۴) به مراحل رشد و استکمال نفس و همچنین مقوم بودن آن برای بدن پرداخته است. اما بهترین جایی که آن را مرحله به مرحله و به همراه مثال تبیین کرده است، در شرح نمط سوم اشارات و تنبیهات، در ذیل جواب به اشکال فخر است (همو، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۹۴). او با ذکر چند مرحله، پاسخ خویش را چنین می دهد:

۴-۱. مرحله اول: حدوث صورت منویه

در مرحله نخست، نفس والدین با به کارگیری «قوه جاذبه» خود مواد غذایی را در بدن خویش گردآوری نموده و آنها را با یکدیگر ترکیب می کند و آنچه را که از بدن تحلیل می رود، جایگزین می کند و سپس آنها را به اخلاط چهارگانه تبدیل می نماید.

پس از تشکیل اخلاط، «قوای مولده» والدین که قوای دیگری از قوای نفس پدر و مادر است، دست به کار می شوند و مقداری از مواد غذایی ترکیب شده را که به صورت اخلاط است، به صورت ماده منی جدا می کنند و بدین ترتیب منی در بدن والدین پدید می آید. در این حال، جامع اجزاء منی، قوه مولده پدر و مادر است. تا این مرحله، بی شک جامع اجزا و عناصر منی، نفس والدین است و هنوز مسأله وجود نفس جنین یا قوه دیگری مطرح نیست و حافظ این مزاج منی، صورتی همانند صورت معدنی است و همان طور که صورت معدنی حافظ و نگهدار محلل و ماده خود می باشد، صورت منویّه نیز حافظ مزاج منی است.

قوه مولده نفس پدر و مادر از بخش کثافت اخلاط چهارگانه، اعضاء و اجزاء و از بخش لطافت آنها خون و از عصاره خون، منی و نطفه را درست می کند که در این مرحله صورت منویّه که مقوم ماده منی است پدید می آید. با آمدن صورت منویه در منی، هم ماده را مستعدّ انسان شدن می سازد و هم خود حافظ مزاج خواهد بود (همانجا).

۴-۲. مرحله دوم: حدوث صورت نباتی

پس از ترکیب منی والدین با یکدیگر و انعقاد نطفه و قرار گرفتن آن در رحم مادر، نطفه مزبور به سبب استعدادهایی که در آنجا کسب کرده بود کامل تر شده است و در این صورت استعداد پذیرش صورت و قوه جدیدی را می یابد. این قوه فاقد شعور و ادراک است و وظیفه آن حفظ مزاج اجزاء نطفه و آماده ساختن آن برای طی مراحل بعدی رشد و کمال است. منی در رحم قرار می گیرد و به مرور تکامل پیدا می کند تا جایی که مستعدّ قبول صورت نباتی می گردد. پس از تکامل آن، بستر برای افاضه صورت بعدی آماده می شود و در نهایت، صورت نباتی بر آن افاضه می گردد. وضعیت

نطفه در این مرحله نظیر وضعیت دانه گندمی است که ابتدا داخل زمین قرار می‌گیرد و خواص گیاه را از خود نشان نمی‌دهد. اما در صورت فراهم بودن شرایط مناسب شروع به جذب آب و مواد غذایی می‌کند و به تدریج رشد کرده و دارای ریشه، ساقه و... می‌گردد. نطفه نیز پس از طی کردن مدت معینی آماده قبول صورت نباتی که از صورت جوهری منی کامل تر است می‌گردد.

این ماده علاوه بر برخورداری از صورت معدنی و آثار مربوط به آن، همچنین از صورت نباتی و آثار مربوط به آن همچون جذب غذا، اضافه کردن عناصر آن به ماده اولیه برای رشد نیز برخوردار است. در این مرحله نیز حافظ و جامع مزاج، صورت نباتی آن ماده است (همان، ج ۲، ص ۳۹۶).

۳-۴. مرحله سوم: حدوث صورت حیوانی

ماده در رحم مادر به جهت پذیرش مواد غذایی بیشتر کامل تر شده و آمادگی پذیرش صورت حیوانی را پیدا می‌کند. در این مرحله، جنین علاوه بر آثار معدنی و نباتی، آثار مربوط به صورت حیوانی را داراست.

به بیان دیگر، نفس نباتی پس از حدوثش ماده جنین را تحت تدبیر خود می‌گیرد و علاوه بر حفظ مزاج آن، منشأ صدور افعال نباتی (همچون رشد و تغذیه) می‌شود. به تدریج بدن جنین رشد یافته و صورت حیوانی را می‌پذیرد و افعال جدیدی نظیر «حرکت ارادی اعضا» و «احساس» از آن سر می‌زند. در این مرحله است که ساختار ابتدایی بدن شکل می‌گیرد و اعضا و جوارح آن مشخص می‌گردد. در این مرحله، حافظ و جامع مزاج صورت حیوانی خواهد بود (همانجا).

۴-۴. مرحله چهارم: حدوث نفس ناطقه انسانی

این سیر تکاملی جنین به تدریج ادامه می‌یابد تا آنکه بدن مستعد برای قبول نفس انسانی می‌گردد و نفس ناطقه متناسب با آن مزاج و بدن افاضه می‌شود و جنین به اولین مرتبه انسانیت گام می‌نهد. در این مرحله، علاوه بر آثار معدنی، نباتی و حیوانی، آثار نفس انسانی را نیز از خود بروز می‌دهد. پس از افاضه نفس ناطقه انسانی، اوست که تا پایان عمر عهده‌دار تدبیر بدن و حافظ مزاج خواهد بود (همانجا).

۵-۴. تشبیه این چهار مرحله به احتراق ذغال

جناب خواجہ در ادامه تبیین خود، مثالی را از قول علمای طبیعیات قدیم نقل می‌کند. آنان مراحل رشد و کمال جنین را به مراحل شعله‌ور شدن ذغال در کنار آتش تشبیه می‌کنند.

شایان ذکر است که در طبیعیات قدیم، حرارت یکی از اعراض جسم به‌شمار می‌آید و لذا قابل انتقال نیست. بنابراین شعله‌ور شدن ذغال به واسطه نزدیکی به آتش بدین سبب نیست که حرارت آتش به ذغال منتقل شود. بلکه با حصول مجاورت در کنار آتش، ذغال مستعد حرارت در درون

خود می‌شود و در نهایت، حرارت بر آن عارض می‌شود.

به هر تقدیر متناظر با مراحل چهارگانه‌ای که در سیر تکاملی جنین بیان گردید، مراحل راجع به شعله‌ور شدن ذغال قابل تصویر است:

۱. حرارتی اولیه یا جرقه‌ای که در مرحله نخست در ذغال به وجود می‌آید، نظیر همان صورت منویّه است که مزاج منی را حفظ می‌کند.
 ۲. در مرحله بعد که حرارت ذغال بیشتر می‌شود و حرارت رو به افزایش می‌رود، این مرحله مطابق با مرحله حدوث صورت نباتی است.
 ۳. سپس در اثر شدت یافتن حرارت، رنگ ذغال سرخ می‌شود و این مرحله نظیر صدور صورت حیوانی در جنین می‌باشد.
 ۴. در نهایت، موقع شعله‌ور شدن ذغال و آتش گرفتن آن قابل تطبیق با حدوث نفس ناطقه انسانی می‌باشد که چهارمین و آخرین مرحله است (همانجا).
- به طور خلاصه، قوای چهارگانه‌ای که در مورد جنین ذکر شد، گویا شیء واحدی می‌باشند که سیر تکاملی خود را از مرحله نقص و کاستی آغاز کرده و به تدریج به مراحل از کمال می‌رسند.^۱
- براساس آنچه گذشت، به دست می‌آید که نفس والدین عامل اجتماع عناصر منی آنهاست، ولی پس از انعقاد نطفه و وظیفه حفظ مزاج به عهده قوه مصوره یا همان صورت معدنی می‌باشد. بنابراین در این مرحله، جامع و حافظ دو امر متغایرنند. لیکن پس از پیدایش نفس نباتی و سپس نفس حیوانی و انسانی، این نفس است که عهده‌دار هر دو وظیفه می‌گردد. یعنی از یک سو اجزای جدیدی را به عناصر قبلی بدن می‌افزاید و از سوی دیگر، مزاج بدن را نگاه می‌دارد و در نتیجه هم جامع مزاج است و هم حافظ آن.

۵. پاسخ جناب صدر المتألهین رحمته الله علیه

پاسخی که صدر المتألهین به این اشکال می‌دهد، مبنی بر حرکت جوهری است. او به جهت پذیرش حرکت جوهری معتقد است یک حقیقت واحد دارای مراتب در تمام مراحل تکامل جنین، حافظ و جامع مزاج است.

بنابراین برای پاسخ به این پرسش چاره‌ای جز پذیرش حرکت اشتدادی جوهر نیست. صورت جوهری نطفه، حرکت تکاملی کرده و هر لحظه تبدیل می‌یابد و گونه خاصی از وجود را می‌پذیرد. ابتدا یک صورت طبیعی و معدنی است، سپس تبدیل به مرتبه کامل تری که واجد مرتبه نباتی است

۱. عبارت خواجه «کشیء واحد» است ولی به نظر ملاصدرا جایی برای «کاف» (در عبارت کشیء) وجود ندارد بلکه حقیقتاً یک شیء واحد بیشتر نداریم؛ موجودی واحد که در حرکت اشتدادی و تکاملی خود صور گوناگونی را می‌پذیرد.

می‌شود و بالاخره به واسطه تحولات بعدی، مراتبی از آن موجود می‌شود که واجد کمالات حیوانی و انسانی‌اند و این حرکت استکمالی برای وصول به مراتب بالاتری همچون مراتب عقول ادامه می‌یابد. اما در همه این مراتب و مراحل، وحدت جوهر مزبور به لحاظ وجود محفوظ است. به عبارت دیگر، در تمامی مراحل این حرکت، یک موجود واحد بیشتر نداریم؛ موجودی که در هر لحظه جزئی از آن تحقق می‌یابد و لحظه بعد جزء دیگر که کامل‌تر از جزء قبل است محقق می‌شود. چنین موجودی در وجود خود اشتداد می‌یابد و از هر مرحله این حرکت اشتدادی، ماهیت خاصی انتزاع می‌شود. در یک مرتبه صورت معدنی، در مرتبه دیگر نفس نباتی و در مرتبه بعدی نفس حیوانی و سرانجام در مرتبه کامل‌تری نفس ناطقه انتزاع می‌گردد. لیکن در تمامی این مراحل یک وجود واحد جوهری ثابت است که در حال استکمال و اشتداد وجودی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۳۸).

بنابراین تفسیر، صُور یا - به عبارت دقیق‌تر - «مراتب» مورد بحث، نه فعل خود را به دیگری تفویض می‌کنند و نه با یکدیگر تضادی دارند که حدوث یکی موجب فساد دیگری شود. بلکه صورت مرتبه نازل در ضمن صورت مرتبه کامل‌تر موجود است، نه آنکه ناپود شود و امر جدیدی حادث گردد. در نتیجه فعل هر فاعلی، خواه «طبیعی» باشد و خواه «ارادی»، در جهت کمال آن فاعل است؛ مگر آنکه مانعی پیش آید و راه کمال را بر او سد کند؛ وگرنه در حالت طبیعی هیچ فاعلی به سمت ناپودی یا نقض خود پیش نمی‌رود. بنابراین معنا ندارد که به‌طور مثال، قوه مصوره به‌عنوان یک فاعل طبیعی برای مدتی امور نطفه و بدن جنین را سامان دهد و مزاج آن را حفظ کند؛ به‌گونه‌ای که این افعال در نهایت به ناپودی قوه مزبور بیانجامد.

از آنچه گذشت آشکار می‌شود که هر فاعلی به حسب طبع و ذات خود در پی وصول به کمال خویش است. اما مطلب بدین جا ختم نمی‌شود. بلکه امر والاتری در کار است. اساساً تمام موجودات به دنبال خیر مطلق و کمال مطلق (یعنی ذات اقدس خداوند) هستند و این حقیقتی است که هم عقل و برهان و هم کشف و شهود آن را تأیید می‌کند. آری، کاروان هستی با تمام اجزاء و اعضایش به سوی نهایی‌ترین غایت خود، یعنی خداوند سبحان رهسپار است «و الی الله ترجع الامور» (بقره ۲، ۲۱۰) و «ان الی ربک المنتهی» (نجم ۵۳، ۴۲).

۶. مقایسه پاسخ خواجه نصیرالدین با حرکت جوهری صدر المتألهین

پاسخی که جناب خواجه نصیر می‌دهد، در ظاهر به پاسخ صدر المتألهین نزدیک است. به نظر می‌آید او نیز می‌خواهد بر اساس حرکت جوهری پاسخ اشکال را بدهد. او به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا آن ماده‌ای که صور مختلف را می‌پذیرد و در طی مراحل تدریجی از منی به انسان تبدیل می‌شود، در حال حرکت و اشتداد است که مطابق با همان حرکت جوهری است.

شواهدی که این احتمال را تقویت می‌کند به قرار زیر است:

۱. استفاده از واژه «تکامل» و «اشتداد» در کلام جناب خواجه. خواجه نصیرالدین طوسی برای بیان استکمال نفس در هر یک از مراحل چهارگانه از واژه تکامل و اشتداد استفاده نموده است. او می‌گوید نفس پس از اشتداد و تکامل در هر مرحله، مستعد پذیرش صورت بعدی خواهد شد.
 ۲. استفاده از تشبیه تکامل جنین به اشتعال ذغال. همان‌طور که ملاحظه شد، ایشان برای فهم بهتر مطلب از تشبیه ذغالی استفاده نمود که ذغال در مجاورت با حرارت به تدریج گرم می‌شود و با تشدید حرارت، خود ذغال به مرحله‌ای می‌رسد که مشتعل می‌شود که این تشبیه نیز با حرکت جوهری سازگار است.
- با وجود اینکه شواهدی برای تقویت چنین احتمالی بیان گردید، اما اشکالاتی وجود دارد که مانع از چنین احتمالی می‌شود:

اشکال اول: استفاده از واژه قبول در کلام خواجه

خواجه نصیرالدین طوسی در کنار واژه تکامل و اشتداد، واژه «قبول» را هم به کار برده است. بیان چنین واژه‌ای، با حرکت جوهری و جسمانی‌الحدوث بودن نفس ناسازگار است؛ زیرا «قبول» با «اشتداد و تکامل» سازگار نیست؛ چون التزام به اشتداد و تکامل به این است که شیء به صورت هویت واحدی در مراحل مختلف ارتقای وجودی پیدا کند و آن به آن از نقص رویگردان شود و به سمت کمال گام بردارد. اما بنا بر معنایی که واژه «قبول» دارد، شیء ثابت است و هیچ اشتداد وجودی ندارد و فقط قابل وصف و کمالی است که عارض بر آن می‌شود. خواجه با لفظ قبول به دنبال این است که بگوید قوه اولی برای قبول صورت نباتی مستعد و آماده می‌گردد و صورت نباتی برای قبول صورت حیوانی و صورت حیوانی برای قبول صورت انسانی مستعد می‌گردد.

توجیه واژه «قبول»

- ممکن است کسی در جواب مستشکل واژه قبول را به دو گونه توجیه نماید و از این اشکال جواب دهد:
۱. معنای واژه قبول را توسعه دهیم و در آن تصرف کنیم و تأویلش نماییم تا شامل استکمال و اشتداد و حرکت سیال و یکپارچه هم گردد و منافاتی با حرکت جوهری نداشته باشد.
 ۲. اینکه بگوییم قبول هیچ تنافی با حرکت جوهری ندارد و به نحوی در اشتداد وجودی ماده نیز قابل وجود دارد (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۱، ص ۴۲۶).^۱ به این بیان که در حرکت جوهری هر چند یک

۱. «...شهید مطهری در این باره می‌گوید: «... با این توضیحات، اینکه مرحوم آخوند در اینجا اصرار دارد «ماده با صورت ما» را موضوع باقی بداند، قطعاً روی همان نظری است که عرض کردم؛ یعنی این نظر که حرکت از آن جهت نیازمند به موضوع است که ماده قابل می‌خواهد. بنابراین سخن مرحوم آخوند کاملاً قابل توجیه است، به این بیان که هر مرتبه‌ای از مراتب حرکت قابل است

شیء واحد است که در هر مرحله‌ای مرتبه‌ای از آن شکوفا می‌گردد، اما هر مرحله‌ای نسبت به مرحله بعدی قابل است؛ زیرا فعلیت یافتن مرحله بعدی متوقف بر قابلیت مرحله قبلی است. بنابراین قبول به همان معنای اصطلاحی، در مراحل اشتداد و حرکت جوهری ماده وجود دارد.

اشکال دوم: عدم پذیرش حرکت جوهری توسط خواجه نصیر

ملاصدرا پس از نقل سخنان خواجه و تمجید از آن، به طرح یک اشکال می‌پردازد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۳۶). چکیده این اشکال آن است که رأی خواجه و تفسیر او نسبت به مراحل رشد جنین تنها زمانی خالی از اشکال است که حرکت اشتدادی جوهر را پذیرفته باشد. حال آنکه حرکت جوهری مورد انکار او (خواجه نصیرالدین طوسی ۱۳۹۱ ص ۱۸۱) و دیگر حکمای مشاء است و با مبانی آنها سازگار نیست.

به عبارت دیگر، سخنان خواجه تنها براساس قبول حرکت در جوهر واحد توجیه پذیر خواهد بود. در صورتی که او و هم‌مشرک‌های او منکر حرکت جوهری هستند. با این وجود، سخنان وی سه احتمال خواهد داشت که هر سه قابل مناقشه است:

۷. احتمالات چهارگانه در بیان خواجه نصیرالدین طوسی

۷-۱. احتمال اول: وجود مبدأ واحد برای افعال متعدد

بنابر احتمال اول، افعال متعددی همچون حفظ مزاج، نمو، حرکت ارادی، نطق و ادراک کلیات دارای یک مبدأ است و همه این افعال از یک فاعل واحدی که دارای قوای متعدد است صادر می‌شود. به عبارت دیگر، پس از انعقاد نطفه، نفس ناطقه حادث می‌شود. لیکن در ابتدا تنها دارای قوه حفظ مزاج است و پس از گذشت مدتی واجد قوه رشد و نمو می‌گردد و به تدریج قوه حرکت ارادی و سپس قوه نطق و ادراک عقلی در آن به وجود می‌آید.

اما این احتمال صحیح نیست؛ زیرا لازم می‌آید نفس ناطقه که برحسب فرض همزمان با انعقاد نطفه حدوث یافته است، برای مدتی فاقد تمام آثار اصلی خود باشد و تنها آثار جمادی از آن ظهور یابد. این مطلب با قواعد فلسفی ناسازگار است؛ زیرا وجود یک قوه با فرض عدم آثار و افعال خاص آن و به عبارت دیگر «مُعْطَل بودن» یک قوه ممکن نیست (همانجا).

► برای مرتبه دیگر، حرکت ترکیبی است از فعلیت و قوه، از قابلیت و مقبولیت. در باب حرکت در اعراض، قابل، جسم بود و مقبول عرض، ولی در باب حرکت در جوهر، هر مرتبه‌ای قابل است برای مرتبه بعد و هر مرتبه‌ای مقبول است برای مرتبه قبل، و در هر مرتبه‌ای ماده داریم با صورتاً ما. چون مراتب از یکدیگر منفصل نیستند، تمام يك حرکت، سراسر قابلیت است و سراسر مقبولیت؛ تمام مراتب حرکت سراسر موضوع است و سراسر ما فیه الحركه، پس موضوع و ما فیه الحركه یکی است و در عین حال ما واقعاً در اینجا موضوع داریم. پس چنین نیست که در باب حرکت در جوهر قابل نداریم».

۲. اشکال دیگر آن است که مسأله کون و فساد تنها در میان امور متضاد و ناسازگار با یکدیگر تصور می‌شود. بنابراین باید ملتزم شویم که قوا و صور چهارگانه مورد بحث، با یکدیگر متضادند، حال آنکه هیچ تضادی در میان آنها نیست. بلکه تفاوت آنها تنها از جهت نقص و کمال است. بدین معنا که هر کدام مرتبه کامل‌تری از صورت قبلی می‌باشد. در این صورت باید گفت که هر یک از این صور به‌سوی صورت بعدی در حرکت است؛ آن‌گونه که جهت‌گیری هر شیء به سمت کمال خویش است. بنابراین نه‌تنها بین صور یاد شده، (یعنی قوه مصوره، نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی) تضادی نیست، بلکه هر کدام به‌نحوی به‌صورت بعدی خود وابسته است و آن را می‌جوید و در طلب وصل به آن سیر می‌کند؛ چراکه صورت بعدی غایت کمالی صورت پیشین است و تردیدی نیست که غایت هر شیء موجب تمامیت و کمال آن است نه آنکه سبب نابودی و فساد آن شود. حاصل آنکه نابود شدن صورت اولیه پس از حصول کمالش (یعنی صورت بعدی) معقول نیست.

ملاصدرا سه احتمال اول را علاوه بر اسفار به‌طور خلاصه در "المبدأ و المعاد" (صدرالمتألهین، ۱۳۵۸، ص ۲۳۰) و همچنین در "الشواهد الربوبیه" (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۴) نیز آورده است.

۸. احتمال چهارم: وجود مبدأ واحد ذو مراتب برای افعال متعدد

مبدأ فعل‌های مختلف و متنوع، مراتب مختلف از وجودی واحد است که به‌طور وجودی دارای اتصال می‌باشد و از مراتب شدید و ضعیف برخوردار است. ولی با پیدایش صورت جدید، صورت سابق نیز باقی می‌ماند و از بین نمی‌رود و این‌طور هم نیست که فعلش را به‌صورت جدید واگذار نماید که تقویض لازم آید و بلکه هر اثری به مبدأ مناسب خود بر می‌گردد. یعنی اثر جمادی به‌صورت جمادی و اثر نباتی به‌صورت نباتی و اثر حیوانی به‌صورت حیوانی و اثر انسانی به‌صورت انسانی باز می‌گردد و این آثار مختلف، مبدئی واحد دارد. ولی واحدی که در عین اتصال وجودی دارای مراتب مختلف می‌باشد و از شدت و ضعف برخوردار است، نه اینکه به‌نحو کون و فساد باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۳۸).

حاجی سبزواری این احتمال را در حاشیه اسفار مطرح می‌کند و معتقد است که ملاصدرا این شق را باید ابطال می‌نمود و شاید به‌خاطر وضوح بطلان، آن را مطرح نمود؛ زیرا اگر حرکت اشتدادی است، با پیدایش اکمل، کامل باقی نمی‌ماند و هر آنچه که از کامل صادر می‌شد، از آن به بعد از اکمل صادر می‌شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به مقدمات مذکور، بیان مسأله، جواب‌ها و اشکالات بیان‌شده، به نظر می‌رسد هرچند

جناب خواجه توانسته است نظریه خودش را به مبنای حرکت جوهری جناب صدرالمتألہین نزدیک نماید، اما:

با توجه به مبانی او دیگر مشائیین که منکر حرکت در جوهر هستند و معتقد به کون و فساد در جوهر می‌باشند و همچنین با توجه به احتمالاتی که از کلام خواجه و همچنین اشکالاتی که بر آن بیان گردید نمی‌توان نظریه جناب خواجه را بر همان نظریه حرکت جوهری جناب صدرالمتألہین تطبیق داد.

البته ناگفته نماند که با توجه به برخی بیانات خواجه نصیرالدین در باب رشد و استکمال نفس - که در برخی از کتب اخلاقی و عرفانی او (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳ ص ۶۵-۷۱)، مخصوصاً کتبی که در اواخر عمرش نگاشته شده است - شاید بتوان این نتیجه را گرفت که او هر چند در طول عمرش اعتقاد به حرکت جوهری نداشته، اما در اواخر عمر خود نسبت به حرکت جوهری اشتدادی نفس، میل پیدا کرده است.

لازم به ذکر است برخی از مُحسِّین کتاب اسفار (درب کوشکی اصفهانی، ج ۸، ص ۳۵) بیان این احتمالات را ناروا و غیر صحیح می‌دانند و معتقدند که نظریه خواجه نصیر در باب حافظ و جامع مزاج، بر مبنای حرکت جوهری اشتدادی است؛ اما به نظر می‌آید حق با جناب صدرالمتألہین باشد که مبانی و گفتار جناب خواجه، تاب و توان چنین تطبیقی را ندارد. در نتیجه جناب خواجه نتوانست پاسخ مناسب و صحیحی به پرسش مطرح شده در باب حافظ و جامع مزاج بدهد و تنها پاسخ صحیح در ذیل مطرح شده، پاسخ صدرالمتألہین است که بر مبنای حرکت جوهری به خوبی توانسته است حافظ و جامع مزاج را از بدو انعقاد نطفه تا حدوث نفس ناطقه تبیین نماید.

تذکر: منابع با رنگ سبز طبق آیین‌نامه اصلاح گردید و منابع با رنگ فیروزه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری، به مقاله اضافه شده است:

کتاب نامه

- قرآن

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۹۴). القانون فی الطب. تهران: مرسل.
۲. _____ (۱۳۸۷). النجات من الغرق فی بحر الضلالت. تهران: دانشگاه تهران.
۳. _____ (۱۳۹۲). النفس من کتاب الشفاء. قم: بوستان کتاب.
۴. ابوالحسنی نیارکی، فرشته و احد فرامرز قراملکی (۱۳۹۳). «واکاوی تحلیل خواجه طوسی از چگونگی استکمال انسان: اشتداد وجودی یا حرکت در اعراض؟ از چالش تا ارمغان درخشش جوهری»، دو فصلنامه انسان پژوهی دینی، ۲ (۳۲)، ص ۵-۲۸.
۵. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۹۴). اجوبه المسائل النصیریة. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. _____ (۱۳۹۱). شرح الإشارات و التنبیها. (جلد ۲) قم: بوستان کتاب.
۷. _____ (۱۳۷۳). اوصاف الاشراف. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. _____ (۱۴۰۷ق). تجرید الاعتقاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. _____ (۱۴۰۵ق). تلخیص المحصل: رساله «النفس تصیر عالما عقلیا». بیروت: دارالاضواء.
۱۰. درب کوشکی اصفهانی، ملا اسماعیل (۱۳۹۳). تعلیقه بر الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. قم: طلیعة النور.
۱۱. سیزواری، ملاهادی (۱۳۹۳). تعلیقه بر الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. قم: طلیعة النور.
۱۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۳). الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. (ج ۸). قم: طلیعة النور.
۱۳. _____ (۱۳۸۸). الشواهد الربوبیه. قم: مطبوعات دینی.
۱۴. _____ (۱۳۵۸). المبدأ و المعاد. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۵. علامه مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. (جلد ۵۸). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹). تاریخ فلسفه غرب. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). مجموعه آثار. (جلد ۱۱). تهران: انتشارات صدرا.